

تحلیل انتقادی دیدگاه‌ها درباره کاربرد حرف نفي «لا» در اسلوب «لا أقسم» در قرآن کریم

عبدالهادی فقهی‌زاده^۱ - علی‌رضا مهدی‌زاده لامع^۲

چکیده

یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل در موضوع قسم‌های قرآنی، برخی اسلوب‌های خاص به کاررفته در آن است. بسیاری از سوگندهای قرآنی، در اسلوب رایج قسم به کار رفته‌اند؛ اما در برخی از آن‌ها، قسم، به شکل «لا أقسم» مطرح شده است. در مورد این اسلوب ویژه، آراء فراوان و گوناگونی وجود دارد. در این میان، دسته‌بندی آراء و توجه به تطابق آن‌ها با قرآن، در بررسی و نقد دیدگاه‌های یادشده راهگشا و ضروری است. در این پژوهش برآنیم، افزون بر طبقه‌بندی منطقی آراء موجود در این زمینه، با در نظر گرفتن قرائنی همچون «سیاق‌های پیوسته»، «اصل بودن ظاهر کلام»، «نقش معنایی حروف» و «لزوم انطباق پذیري نظریه‌های موجود با دیگر آیات قرآن و به ویژه آیه ۷۶ سوره واقعه»، به روش توصیفی - تحلیلی، به نقد و بررسی آراء و فهم معنای این اسلوب بپردازیم و به کارکردهای لفظی و مضمونی حرف نفي «لا» در این اسلوب پی ببریم. از این رهگذر درمی‌یابیم که با توجه به معیارهای یادشده و قرائن موجود، مراد از «لا أقسم»، نفي قسم به سبب وضوح کامل مطلب و نیاز نداشتن آن به قسم است و این خود، بر بار تأکیدی این اسلوب زبانی می‌افزاید. این نظریه، بسیار همخوان با بافت آیات و دیگر سوگندهای قرآنی

۱. استاد دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه تهران.

دریافت: ۱۴۰۴/۵/۲۱ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶

است و از لحاظ روان‌شناختی نیز توجه مخاطب را به شکلی ویژه به خود جلب می‌کند.
کلیدواژه‌ها: قسم‌های قرآن، لا أقسم، قسم منفی، لاء زائده.

* * *

مقدمه

سوگندهای الهی در قرآن و سبک خاص آن‌ها، از موضوعات مهم تحقیقات قرآنی به شمار می‌رود. اسلوب‌های خاص به کاررفته در برخی آیات، ویژگی خاص و منحصر به فردی از لحاظ بلاغی و تفسیری به این آیات می‌دهد که شناخت حقیقت و معنای اسلوب‌های قسم در قرآن را ضروری می‌سازد. در قرآن کریم از سه اسلوب «قسم منفی» [لا أقسم]، «نفی و قسم» [فلا وربک] و اسلوب «ایجابی» [قسم‌های معمول؛ همچون «و العصر»] برای سوگند استفاده شده است. در میان این سه اسلوب، اسلوب «قسم ایجابی» بیشترین سوگندهای قرآن را شامل می‌شود و از لحاظ تفسیری، مشکلی در فهم ساختار آن وجود ندارد، ولی درباره دو اسلوب «قسم منفی» و «نفی و قسم» و معنا و مراد آن‌ها، احتمالات متعددی داده شده است.

بر این اساس، در این مقاله برآنیم تا ضمن دسته‌بندی و تبیین مهم‌ترین نظریات و احتمالات موجود درباره اسلوب قسم منفی، با تکیه بر بافت و ساختار کلام و استناد به قرائنی همچون «سیاق آیات»، «اصل بودن ظاهر کلام»، «احکام کلی موجود در سوگندهای قرآن»، «نقش حرف فاء» در برخی مصادیق این اسلوب و «لزوم همخوانی و انطباق‌پذیری نظریه‌های موجود در این زمینه با تمامی مصادیق این اسلوب»، به نقد و بررسی نظام‌مند این نظریه‌ها پردازیم و از این رهگذر به کاربردهای لفظی و مضمونی حرف نفی «لا» در این اسلوب پی ببریم؛ زیرا با توجه به قرائن مذکور، ضعف و قوت این نظریه‌ها روشن و ناهمخوانی و انطباق‌ناپذیری بسیاری از آن‌ها با آیات قرآنی آشکار می‌شود.

اسلوب قسم منفی [لا أقسم]، در هفت موضع از قرآن کریم به کار رفته است؛ در آیات ۳۸ و ۳۹ حاقه، ۴۰ معارج، آیات ابتدایی قیامت، ۱۵ تا ۱۸ تکویر، ۱۶ تا ۱۸ انشقاق و آیات ابتدایی بلد.

پیشینه

چنان‌که گفتیم، اسلوب «قسم منفی» با توجه به ویژگی‌های خاص خود، مورد توجه ویژه بسیاری از مفسران بوده است. از این رو، اقوال متعددی در تفسیر حقیقت، اجزا و مراد از این اسلوب، در مطالعات تفسیری از دیرباز قابل ملاحظه است که هریک از این کتب تفسیری می‌توانند به عنوان «پیشینه عام» این پژوهش تلقی شوند. از جهت «پیشینه خاص» نیز برخی از تحقیقات، به طور ویژه بر این موضوع متمرکز شده‌اند؛ چنان‌که در مقاله «تحلیل و بررسی ادبی ساختار «لا أقسم» در قرآن» از سید محمد نقیب، به بررسی چهار نظریه مهم در این باب پرداخته شده و در نهایت، وجه صیغه قسم بودن «لا أقسم» اختیار شده است. مقاله «صیغه (لا أقسم) فی القرآن الکریم (دراسة تحليلية)» از حمزه سلمان الخفاجی نیز مصادیق کاربرد این اسلوب را در قرآن یاد کرده و سپس به ذکر سه دیدگاه از آراء مشهور در این باب و تأثیر دلالتی هریک از این سه تفسیر پرداخته است. همچنین در مقاله «مفاهیم قرآنیة لغویة فی قوله تعالی «لا أقسم»» از عبدالرزاق عبدالرحمن السعدی، به اختصار برخی آراء موجود در این باب ذکر شده است. در مقاله «صیغه لا أقسم فی القرآن الکریم؛ دراسة تفسیریة مقارنة» از عبیر عدنان الحنیفه نیز به بیشتر آراء موجود در این باب، همراه با دسته‌بندی منطقی و بیان نقاط ضعف و قوت این نظریه‌ها اشاره شده است؛ اما کار او نظریات رشدیافته در فضای تشیع را دربرنمی‌گیرد و پاکتچی نیز در مقاله «معناشناسی قسم در قرآن کریم؛ رویکردی تاریخی و فرهنگی» تقریری متفاوت از اسلوب «لا أقسم» ارائه کرده است. بسیاری از این پژوهش‌ها علاوه بر اینکه همه نظریات مهم این باب را دربرنمی‌گیرند، برخی اشکالات در استدلال‌ات و انتخاب وجه برتر در آن‌ها مشاهده می‌شود که در این پژوهش به آن می‌پردازیم. همچنین در بسیاری از این پژوهش‌ها، به ساختار و بافتی که سوگندها در آن به کار رفته، توجه نشده است. وجه نوآوری و تمایز این پژوهش نسبت به پژوهش‌های پیشین را می‌توان مواردی همچون اشتغال این پژوهش بر نظریات مهم، توجه به ساختار سوگندها با استفاده از اصول یادشده برای نقد و بررسی نظریات، ترجیح یکی از نظریات با استفاده از

قواعد تفسیری، ارائه برخی نقدهای لفظی و معنایی جدید نسبت به نظریات پیشین، بررسی برخی روایات این باب و همچنین توجه به تأثیر بلاغی و روان‌شناختی این اسلوب خاص دانست که با وجه و ساختاری جدید به تکمیل پژوهش‌های پیشین می‌پردازد.

نظریات موجود درباره اسلوب «قسم منفی»

آراء مطرح شده در زمینه حقیقت و معنای «لا أقسم» را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد که هریک آراء متعددی را دربرمی‌گیرد (بنگرید به: الحنیفه، ۲۰۲۲: ۳۶۱). گروه نخست، آرائی که حرف «لا» را در این اسلوب، «غیرنافیه» می‌دانند و گروه دیگر که آن را «نافیه» برمی‌شمارند. هریک از این دو گروه آراء متعددی را دربرمی‌گیرند:

۱. نظریات قائل به «لای غیرنافیه» بودن «لا»

در برخی از نظریات، حرف «لا»، «غیرنافیه» گرفته شده است. نقطه مشترک همه این نظریات، «افاده معنای قسم» در فعل «لا أقسم» است. طرفداران این دیدگاه چنین استدلال می‌کنند که آیه ۷۶ سوره واقعه، بر قسم بودن این اسلوب دلالت دارد (بنگرید به: قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۲۳/۱۷؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۳۱/۲۷)؛ زیرا در این آیه، بعد از استفاده از «لا أقسم»، آن را سوگندی بس عظیم معرفی می‌کند: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾ (واقعه/۷۵ و ۷۶). اما این آیه، «قسم بودن» این اسلوب را اثبات نمی‌کند، بلکه ظاهر آیه دلالت دارد که عبارت «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» همچون تعلیلی برای «لا أقسم» است؛ به این معنا که دلیل قسم نخوردن به «مواقع النجوم»، عظیم و گران قدر بودن آن است، آن سان که شایسته نیست امری به این عظمت، مورد قسم واقع شود. با توجه به وجود «واو عطف» در ابتدای این آیه، باید گفت دلیل قسم نخوردن به «مواقع النجوم»، بر ملزوم «لا أقسم» عطف شده است؛ برای نمونه اگر لازمه معنای «لا أقسم»، نفی قسم به دلیل «وضوح مطلب» باشد، معنای آیه چنین می‌شود که به دلیل وضوح مطلب و عظمت این قسم، دیگر سوگند یاد نمی‌کنم؛ چنین سوگندی بسیار عظیم است و در مطالب پیچیده استفاده می‌شود. بنابراین، به نظر می‌آید که این آیه، بیش از آنکه بر قسم بودن اسلوب «لا

اُقسم» دلالت کند، بر قسم نبودنِ آن دلالت دارد.

علاوه بر آن، آنچه دربارهٔ مرجع ضمیر در این آیه متبادر به ذهن است، این است که مرجع ضمیر، «القسام بمواقع النجوم» باشد که در آیهٔ پیشین به آن اشاره شده است. در این صورت تقدیر عبارت چنین می‌شود: «فلا أقسم بمواقع النجوم وإنَّ القَسَمَ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ لَقَسَمٌ عَظِيمٌ». چنین عبارتی دلالتی بر قسم بودنِ «فلا أقسم» ندارد و هر دو احتمالِ پیش‌گفته را شامل می‌شود، گرچه با توجه به سیاق، احتمال تعلیل برای نفی قسم ارجحیت پیدا می‌کند، اما ظاهراً برخی که به این آیه برای قسم بودنِ این اسلوب استدلال می‌کنند، مرجع ضمیر را کُلُّ آیهٔ پیشین در نظر می‌گیرند که تقدیر، چیزی مانند «هذا الكلام» یا «هذا القسم الذی أقسمت» می‌شود. در این صورت، خداوند بعد از قسم به «مواقع النجوم»، برای نشان دادنِ اهمیتِ موضوع فرموده است سوگند پیشین، سوگندی بس عظیم است (بنگرید به: مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۹۲؛ حسن، ۲۰۰۳: ۳۹)؛ اما به نظر می‌رسد، چنین تقدیری خلافِ ظاهرِ کلام و متکلفانه است و مرجع صحیح همان «القسام بمواقع النجوم» باشد.

از نظر برخی دیگر، چون سیاقِ این عبارات، سیاق تأکید و قسم است و تنها سیاقِ نفی نیست، «لا أقسم»، اسلوبِ قسم است (معرفت، ۱۳۸۸: ۵/۴۵۴)؛ اما در برخی از اقوال این باب، حرف نفی بودنِ «لا» انتخاب و با وجود آن، تأکیدی قوی‌تر از تأکید اسلوب قسم را ملاحظه می‌کنیم. اکنون به پنج دیدگاه ذیل «لاء غیرنافیه» اشاره می‌شود:

۱-۱. «لا» زائده

برخی گفته‌اند حرف «لا» در این صیغه، «زائده» و «لا أقسم» به معنای «أقسم» است و حرف «لا» تأکیدکنندهٔ قسم است (بنگرید به: زیدبن علی، ۱۴۱۲: ۳۲۲؛ ماتریدی، ۱۴۲۶: ۲۱۳/۱۰؛ سمرقندی، ۱۴۱۶: ۵۸۳/۳). این نظریه، از مشهورترین نظریات این باب است، به شکلی که مستشرقانی همچون برگشستر و نویورث هم عقیده دارند که «لا» در این اسلوب، نقش تأکیدی برای سوگند دارد (Angelika Neuwirth, v1, p139). با وجود این، افزون بر

آنکه دلیل موجهی برای آن ارائه نشده، از جهات گوناگون مورد نقد برخی دانشمندان نیز قرار گرفته است:

نقد اول، «صحیح نبودن وجود حرف «زائد» در قرآن» است؛ زیرا هر حرف از حروفی که در کلام استفاده می‌شود، دارای تأثیر خاص خود است. علاوه بر آن، تصور وجود حرف «زائد» در کلام خداوند ناصواب است؛ زیرا این سخن، اعتراف به بی‌فایده و لغو بودن قسمتی از قرآن است (بنگرید به: فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۹۲/۳۰؛ بلاغی، بی‌تا: ۳۸/۱-۴۱). با این حال، این اعتراض چندان استوار نیست؛ زیرا اصطلاح «زائد» در کلام نحویون به معنای بیهوده و لغو نیست و منافاتی ندارد که همان حرف زائد، دلالت و فایده بلاغی و معنوی همانند تأکید داشته باشد (بنگرید به: خفاجی، ۲۰۲۳: ۹۹۷).

نقد دوم، قرار نگرفتن حرف «زائد» در ابتدای کلام در زبان عرب است (بنگرید به: فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۹۲/۳۰)؛ زیرا در کلام عرب چنین نیست که حرف زائد در آغاز کلام قرار بگیرد؛ حال آنکه این اسلوب در آغاز سوره‌های قیامت و بلد به کار رفته و حرف «لا» در ابتدای کلام واقع شده است. این اعتراض را چنین پاسخ داده‌اند که کل قرآن کریم، به منزله کلامی واحد است؛ بنابراین، حرف زائد «لا»، در ابتدای کلام قرار نگرفته است (بنگرید به: طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۹۱/۱۰؛ فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۹۲/۳۰). ولی این پاسخ صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا علاوه بر اینکه اثبات این امر، متوقف بر اثبات «توقیفی بودن ترتیب سُور» است، به هر حال هر سوره، فصلی مستقل از کلام الهی است که با سوره‌های قبل و بعد خود، وجوهی از تمایز را داراست (بنگرید به: طباطبایی، ۱۴۲۷: ۱۶/۱). افزون بر آن، باید در نظر گرفت که پیامبر اکرم ﷺ هنگام قرائت این سوره‌ها بر مردم، سوره‌های قبلی را لزوماً نمی‌خواندند و اساساً چنین امکانی از لحاظ زمانی وجود نداشته است؛ خصوصاً اگر در نظر بگیریم برخی از سوره‌هایی که در ترتیب مصحف قبل از برخی دیگر از سوره‌ها قرار دارند، از لحاظ ترتیب زمانی متأخر از این سوره‌ها هستند؛ بنابراین، قطعاً حرف «لا»، در سوره‌هایی همچون قیامت، در ابتدای کلام قرار می‌گرفته است.

نکته دیگر، واقع شدن «لاء زائده» در ابتدای اسلوب قسم در برخی از اشعار جاهلی

است که دلالت دارد حرفِ زائدِ «لا»، در ابتدای کلام واقع می‌شود؛ برای نمونه در ابتدای قصیدهٔ امرؤ القیس، حرفِ زائد قبل از قسم آمده است (طوسی، ۱۴۳۴: ۳۸۵/۹؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۳۷۶/۹. همچنین بنگرید به: امرؤ القیس، ۱۴۲۵: ۷۰):

فَلاَ وَأَبِيكَ ابْنَةَ الْعَامِرِيِّ لَا يَدَّعِي الْقَوْمُ أَنِّي أَفْرُ

با توجه به اینکه در این شعر، حرفِ زائد در ابتدای کلام قرار گرفته، می‌تواند در این مبحث به آن استشهاد شود. در عین حال چه بسا بتوان در این قصیده، حرفِ «لا» را زائده نگرفت و آن را به شکل «نافیه» تفسیر کرد که توهم مخاطب را «نفی» می‌کند.

نقد دیگری که بر این نظریه وارد است، این است که ظاهر قرآن «لا أقسم» است و ما دلیلی برای دست برداشتن از ظاهر قرآن نداریم و چگونه متصور است «لا أقسم» به معنای «أقسم» باشد؟! تمامی تلاشِ مفسر باید فهمِ صحیحِ قرآن چنان که هست، باشد (بنگرید به: طباطبایی، ۱۴۲۷: ۸۱-۹). درحقیقت، قول به زیادت «لا» در این گونه موارد، موجب می‌شود که مُجاز باشد که مراد از «اثبات»، «نفی» و مراد از «نفی»، «اثبات» باشد. در چنین شرایطی، مجالی برای اعتماد به ظاهر قرآن باقی نمی‌ماند (بنگرید به: فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۹۲/۳۰). از این رو، این نظریه، خلاف قواعد فهم و تفسیر متن خواهد بود.

۲-۱. «لا» به معنای «ألا»

برخی گفته‌اند «لا» در این اسلوب، به معنای «ألا» است که برای استفتاح کلام و جلبِ توجه می‌آید؛ از این رو، «نافیه» یا «زائده» نیست (بنگرید به: سعدی، ۱۴۲۲: ۱۰۶۰)؛ اما این دیدگاه متکلفانه به نظر می‌رسد (شوکانی، ۱۴۱۴: ۱۹۲/۵) و معقول نیست که «لا» به معنای «ألا» باشد. اگر خداوند می‌خواست «ألا» بگوید، خود قادر بر این کار بود. مگر اینکه مراد، این باشد که این اسلوب، باعثِ جلبِ توجه مردم می‌شود که حرفِ صحیحی است، ولی تفسیر «لا أقسم» محسوب نمی‌شود و تنها بیانگر یکی از اهداف استفاده از آن است.

۳-۱. «لا أقسم» صیغهٔ قسم

برخی دیگر گفته‌اند خود اسلوب «لا أقسم»، یکی از اسلوب‌های قسم نزد عربِ جاهلی

بوده است (مقاتل، ۱۴۲۳: ۵۰۹/۴). فائلان به این دیدگاه، علاوه بر استدلال به آیه ۷۶ سوره واقعه، به جواب قسم موجود در این نوع اسلوب استدلال می‌کنند که در آن، از جوابی با ویژگی‌های لفظی جواب قسم استفاده شده است.

این استدلال، تام به نظر می‌رسد؛ در برخی دیدگاه‌ها صیغه «لا أقسم» از لحاظ تفسیری و معنایی همانند قسم، نیازمند جوابی با شدیدترین اسالیب «تأکید» و متناسب با میزان تأکید موجود در خود است؛ به همین سبب، این مطلب دلالتی بر قسم بودن این اسلوب از لحاظ معنایی و تفسیری ندارد. به عبارتی دیگر، تلازمی میان «قسم بودن این اسلوب» و دارا بودن «جوابی با ویژگی جواب قسم» وجود ندارد؛ اما چون قالب موجود در این اسلوب، با قالب نحوی قسم همخوان است و «مقسم به» و «مقسم علیه» در آن وجود دارد، این اسلوب از لحاظ «نحوی» قسم است؛ اما این مورد کاملاً با علم «تفسیر» بیگانه است؛ زیرا معنا و حقیقت «قسم» و مراد خداوند از «لا أقسم» بحث نحوی نیست. بنابراین، این سخن خارج از محل نزاع است. به دیگر سخن، علم نحو، با مشاهده ساختار فعل قسم، مقسم به و جواب آن، حکم به قسم بودن این اسلوب می‌کند؛ اما با این حال، آیا دلالت معنایی عبارت «لا أقسم» به معنای «اقسام» است یا معنایی دیگر می‌رساند، با بررسی قرائن در علم تفسیر روشن می‌شود.

برخی دیگر گفته‌اند که اسلوب «لا أقسم» در ابتدا، برای نفی قسم به سبب وضوح «مقسم علیه» و نیاز نداشتن آن به «تأکید» بوده است و سپس به دلیل «کثرت استعمال»، برای مطلق «تأکید خبر» به کار رفته و از این رو، با اسلوب قسم برابر است و نوعی قسم به شمار می‌رود (بنگرید به: ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۳۰۱/۲۷)؛ اما با توجه به تأثیر حرف «لا» بر مخاطبان در این اسلوب، قطعاً صیغه «لا أقسم» با «اقسام» تفاوت دارد و نمی‌توان آن را دقیقاً به معنای «اقسام» قلمداد کرد.

برخی دیگر در تقریر این دیدگاه گفته‌اند که این اسلوب، در زبان عربی برای قسم استفاده شده است؛ گرچه ظاهر آن، «نفی قسم» را می‌رساند. چنین استثناهایی از قواعد عام زبانی، در همه زبان‌ها موجود است؛ زیرا معیار هر زبان، استعمال اهل زبان است، نه

قواعدِ عمومی که از استعمالِ اهلِ آن زبان، استخراج شده‌اند. این صیغه نزد عرب معمول و متداول بوده، در بسیاری از موارد، قبل از سوگند، حرف «نفی» را می‌افزودند؛ اما عِلّتِ افزودنِ این حرف، قبل از قسم به وضوح آشکار نیست (شریعتی، بی‌تا: ۸۹). نقدهای وارد بر دیدگاه پیشین، بر این دیدگاه نیز وارد است.

۴-۱. «لام» اشباع شده

برخی گفته‌اند «لا» در این صیغه، درحقیقت «لام» بوده که اشباع شده و اصل آن «لَأَقْسِمُ» است که در آن فعل «أقسم» تأکید شده است (بنگرید به: طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۹۳/۱۰؛ فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۷۸/۲۹؛ ابوحیان، ۱۴۲۰: ۹۰/۱۰). مستند این دیدگاه قرائت «قنبل»، «نقاش از ابی‌ربیعۀ از بزی» و «قواس از ابن‌کثیر» است که آیهٔ اول سورهٔ قیامت را به این شکل قرائت کرده است (بنگرید به: ابن‌جزری، بی‌تا: ۲۸۷/۲؛ ابوعمرو الدانی، ۱۴۳۴: ۵۲۹؛ طوسی، ۱۴۳۴: ۱۴۷/۱۰). همچنین «حسن»، آیهٔ ۷۵ سورهٔ واقعه را به این شکل خوانده است (بنگرید به: زمخشری، ۲۰۱۶: ۳۵۰/۴). تقریر این دیدگاه نیز چنین است که چون قرائت هفت‌گانه متواتر هستند، همگی معتبرند و هریک گزینه‌ای برای تفسیر قرائتِ دیگر به شمار می‌روند. در اینجا نیز با دو قرائت «لَأَقْسِمُ» و «لَأَقْسِمُ» مواجه هستیم که قرائتِ «لَأَقْسِمُ» گزینه‌ای برای تعیین مراد از قرائتِ «لَأَقْسِمُ» است. بدین ترتیب، روشن می‌شود که مراد از «لَأَقْسِمُ»، «لَأَقْسِمُ» است که این «لام»، عهده‌دار تأکیدِ فعلِ «أقسم» است و در قرائتِ دیگر اشباع شده است.

مستندِ این دیدگاه، «تواترِ قرائات» است که نمی‌تواند مورد پذیرش باشد؛ زیرا لازمهٔ آن، تعدّدِ نزول یا تعدّدِ متنِ ابلاغ شده از سوی پیامبر اکرم ﷺ است، در صورتی که بنابر احادیث ائمه علیهم‌السلام، دلایل تاریخی و دلایل عقلی، متن قرآن، واحد است: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الْإِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ» (کلینی، ۱۳۶۳: ۶۳۰/۲) و معقول نیست که همهٔ قرائات هفت‌گانه دقیقاً به همان شکل نازل شده یا پیامبر اکرم ﷺ آن را به همان شکل قرائت کرده باشد. علاوه بر آن، مسئلهٔ «تواتر قرائات»، پذیرفتنی نیست؛ زیرا

مطالعه احوال این قاریان نشان می‌دهد که این قرائات، از طریق خبر واحد برای آنان نقل شده است (بنگرید به: زرکشی، ۱۴۱۰: ۴۶۶/۱). همچنین طریقه رسیدن این روایات به ما نیز به شکل خبر واحد بوده است؛ افزون بر آنکه، این قاریان خود در بسیاری از موارد اجتهاد کرده‌اند که همه این مطالب، با «تواتر قرائات سبعة» منافات دارند (بنگرید به: خوبی، بی تا: ۱۴۹؛ معرفت، ۱۳۸۸: ۲۷/۲-۳۱). همچنین مقوله «تواتر قرائات سبعة»، بعد از رسمیت بخشیدن به قرائات سبع، به تدریج شکل گرفته و هیچ اصلی ندارد؛ به شکلی که خود ابن مجاهد و مفسرانی همچون طبری به چنین مطلبی باور نداشتند و اختلاف قرائات را به مثابه اختلاف در احکام فقهی می‌دیدند (بنگرید به: Shady Hekmat: 39-50: Nasser, 2012).

بنابراین، روشن می‌شود که در صورت وجود اختلاف قرائاتی که درباره اختلاف در چگونگی نگارش اصل کلمه (فرش الحروف) باشد، باید به «ترجیح قرائات» پرداخت و یکی از قرائات را با توجه به قرائن برگزید؛ نه اینکه روایتی را قرینه روایت دیگر گرفت و بر اساس آن، روایت دیگر را تفسیر کرد؛ زیرا درحقیقت در این نوع از اختلاف قرائات، تعارض پیش آمده و یکی از قرائات، قطعاً قرائت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست.

افزون بر آن، قرائت مورد بحث، شاذ است (بنگرید به: فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۹۳/۳۰) و دیگر قاریان به اتفاق در همه مواضع از قرآن، این اسلوب را به شکل «لا أقسم» تلاوت کرده‌اند، حتی خود قاریان این قرائت، آیه دوم را به شکل «لا أقسم» خوانده‌اند. طبری نیز این قرائت را غیر جایز دانسته است (طبری، ۱۴۱۲: ۱۰۹/۲۹). همچنین اگر «لام» برای تأکید بود، بنابر قواعد زبان عربی باید به شکل «لَأُقْسِمَنَّ» با نون تأکید می‌آمد؛ از این رو، این قرائت از لحاظ قواعد زبانی نیز ضعیف است (بنگرید به: فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۹۳/۳۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۵۱/۱۴).

همچنین در صورت پذیرش تواتر قرائات، باید گفت این نوع از تصرف‌ها در کلام، تا جایی بی‌اشکال است که موجب اخلال در معنا نشود، ولی در موارد این چنین که با اشباع «لام»، این حرف به «لا» بدل می‌شود و ذهن به سمت معنای «لاء نفی» می‌رود،

چنین تصرّف و اشباعی در کلام جایز نیست و باعث انتقال نیافتن پیام به مخاطب می‌شود.

۱-۵. «لاء» ناهیه

برخی دیگر، قائل‌اند که «لا» در این اسلوب، «ناهیه» است؛ اما چون فعل نهی بعد از آن به کار نرفته است، گفته‌اند که فعلی در آن مقدّر است و تقدیر چنین است: «لا تُكذِّبُوا، أُقْسِمُ...!» (بنگرید به: ماوردی، بی تا: ۴۶۲/۵) که این دیدگاه نیز مخالف ظاهر کلام است و دلیلی بر آن وجود ندارد.

۲. نظریات قائل به «نافیه» بودن «لا»

دسته دیگری از نظریات، حرف «لا» را در این اسلوب «لاء نفی» بر شمرده‌اند. این نظریات، خود به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: در دسته اول، حرف «لا» گرچه حرف «نفی» است، متعلّق به فعل «أقسم» محسوب نمی‌شود. اما دسته دوم، حرف «لا» را نفی‌کننده فعل «أقسم» می‌دانند.

۱-۲. متعلّق به کلام سابق

در برخی از نظریات، «لا» را نافیه و متعلّق به عبارت سابق می‌دانند؛ بدین معنا که «لا» آنچه را در کلام سابق ذکر شده، نفی می‌کند؛ مثل اینکه گفته شده باشد: «لا، والله لا صحّة لقول الكفار، أقسم عليه» (فراء، ۱۹۸۰: ۲۰۷/۳؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۱۷/۲۷؛ کرمانی، بی تا: ۲۷۹/۲). قائلان به این دیدگاه، در این زمینه به برخی از آثار کهن عربی و اسلوب‌های آن تمسّک می‌جویند که در آن، حرف نفی «لا» قبل از قسم می‌آید (بنگرید به: فراء، ۱۹۸۰: ۲۰۷/۳)؛ همانند شعر امرؤ القیس در بررسی نظریه اول، ولی آنچه آنان به آن استشهاد می‌کنند، وارد شدن حرف «لا» بر «ادات قسم» است، حال آنکه بحث بر سر وارد شدن حرف «لا» بر «فعل قسم» است.

اما اشکالی که متوجه این دیدگاه شده این است که دست کم در برخی موارد، کلامی

قبل از این اسلوب یافت نمی‌شود که حرف «لا» آن را نفی کند و متصوّر هم نیست که قرآن، بدون ذکر کلامی که برای مخاطب روشن نیست، با یک کلمه «لا» آن را رد کند و سپس به دیگر مسائل پردازد (بنگرید به: نقیب، ۱۳۹۹: ۱۰۹). البته می‌توان این اشکال را چنین پاسخ داد که سیاق کلام، آنچه را نفی می‌شود، مشخص می‌کند. اشکال دیگر، این است که «لا أقسم» در سوره قیامت دوبار تکرار شده است و اگر مراد، نفی کلام سابق بود، تکرار آن، ضرورت نداشت؛ زیرا نفی، در آیه اول انجام گرفته بود یا حداقل این تکرار، نقص و قدحی بر فصاحت کلام به شمار می‌رود (بنگرید به: فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۹۳/۳۰).

ممکن است به این اشکال چنین پاسخ داده شود که نه تنها این تکرار، نقص و قدحی بر فصاحت کلام نیست، بلکه خود از بلاغت سرشاری برخوردار است؛ زیرا خداوند با تأکید حرف نفی، دیگر بار کلام مخالفان را نفی می‌کند و این تکرار، در حقیقت تأکیدی بر نفی کلام آنان است و نهایت بی‌ارزش بودن و دور از واقع بودن کلام آنان را به مخاطب القا می‌کند؛ مانند تکرار واژه «کَلَّا» در بسیاری از آیات قرآن؛ همچون آیات ۱۴ و ۱۵ سوره مطفّین و آیات ۴ و ۵ سوره نبأ که با تکرار حرف «ردع» در آن، با تأکید فراوان، سخن مخالف را رد می‌کند. اما به نظر می‌رسد این سخن در جایی صحیح باشد که جمله دوم به جمله اول عطف نشده باشد و مجدداً به ردّ موضوع پیشین پرداخته شود؛ اما در این مورد، جمله به وسیله حرف «واو» به ماقبل خود عطف شده است و وجود چنین حرف نفیی پیش از ذکر «جواب قسم» اتصال کلام را به هم می‌زند.

نقد دیگری که به این نظریه متوجه است، این است که ظاهر اسلوب «لا أقسم»، مرتبط بودن حرف «لا» با فعل «أقسم» در جایگاه «نفی» آن است؛ زیرا حرف نفی قبل از فعل، نفی آن را افاده می‌کند و اگر مراد، نفی سخن مقدر یا سخنان پیشین کفار بود، باید با قرینه‌ای روشن‌تر همراه می‌شد.

۲-۲. متعلق به «قسم»

در برخی دیگر از نظریات، «لأقسم» به همان شکل ظاهری آن معنا شده و مراد «قسم نمی خورم» دانسته شده است. تفاوت این نظریات، بیشتر ناظر به تبیین دلیل و هدف نفی قسم در این اسلوب است و به معنای «التزامی» عبارت «قسم نمی خورم» برمی گردد. در این باب، شش نظریه پدید آمده است:

۲-۱-۲. نفی کافی بودن قسم برای مطلب

برخی عبارت «لأقسم» را به معنای ظاهری آن گرفته و مراد از آن را چنین دانسته اند: «مطلبی که می خواهم آن را تأکید کنم، چنان با عظمت و مهم است که این «مقسم به»، عهده دار تأکید آن نمی تواند باشد؛ از این رو، قسم نمی خورم» (بنگرید به: فخر رازی، ۱۴۲۵: ۱۹۳/۳۰). در این نظریه، «مقسم علیه»، مطلبی بسیار مهم و عظیم است که قسم مورد نظر، متناسب با عظمت جواب قسم نیست و نمی تواند حق مطلب را برساند. خود این موضوع، تأکید بسیار شدیدی برای «مقسم علیه» ایجاد می کند (همان جا) که این نوع تأکید، بسیار محکم تر از تأکید به وسیله قسم است؛ زیرا مطلب به قدری مهم است که «قسم» نمی تواند تأکید آن را افاده کند.

عدلت مقرر شدن جواب این اسلوب با «لام» و «نون ثقیله»، تأکید فراوان این اسلوب است که نیازمند جوابی متناسب با تأکید مذکور است؛ از این رو، این امر، بر قسم بودن این اسلوب دلالت ندارد و نمی تواند نقدی بر این نظریه باشد. همچنین می توان این مطلب را نوعی مجاز گرفت و آن را شبیه سخن کسی دانست که برای اشاره به شدت سختی هایی که متحمل شده است، می گوید: «از آنچه بر من گذشت، سؤال نکنید» که مراد او طبعاً این نیست که واقعاً از او پرسشی صورت نگیرد، بلکه به فراوانی سختی ها اشاره دارد که قابل وصف نیست. در این مورد نیز می توان گفت مطلب به قدری مهم است که قسم، عهده دار بیان آن نیست (همان، ۴۲۵/۲۹-۴۲۶).

در همه مصادیق این اسلوب، «مقسم علیه» از امور پراهمیت است که در مواضع متعددی از قرآن، بر آن تأکید شده است؛ در عین حال، این نظریه با آیه ۷۶ سوره واقعه در

تعارض است؛ زیرا در این آیه، عَلَّتِ عَدَمِ قِسْمِ، «عظیم بودن قسم» دانسته شده و بر آن تأکید گردیده است، نه اینکه عَلَّتِ این امر، توانایی نداشتن قسم برای رساندن حَقِّ مطلب باشد: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَغْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾ (واقعہ/۷۵-۷۶). شاید بتوان اشکال فوق را چنین پاسخ داد که مراد از آیه سوره واقعہ این است که با وجود اینکه این قسم بسیار عظیم و مهم است، باز هم نمی‌تواند حَقِّ مطلب را ادا کند؛ در این صورت در کلام «ترقی» صورت گرفته و تأکیدی بر تأکیدات پیشین افزوده شده است.

اما نقد جدی وارد بر این نظریه، قسم به خداوند در آیه ۴۰ سوره معارج است: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ * عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾ (معارج/۴۰-۴۱)؛ زیرا نمی‌توان تصوّر کرد که مطلب به قدری دارای عظمت باشد که قسم به خداوند هم نتواند حَقِّ آن را ادا کند! چنین فرضی مخالف با آیات قرآنی و ادب توحیدی قرآن است (بنگرید به: خفاجی، ۱۴۱۷/۳: ۲۹۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵/۳: ۶۸).

۲-۲-۲. نفی نیاز به قسم به دلیل وضوح مطلب

در برخی دیگر از نظریات، مراد از این نفی، «نفی نیازمندی موضوع به قسم» است؛ به این معنا که آنچه در جواب این اسلوب قرار گرفته، چنان روشن است که نیازی به قسم نیست (بنگرید به: طوسی، ۱۴۳۴: ۸۶/۱۰؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۳۷۶/۹؛ فخررازی، ۱۴۲۵: ۱۹۳/۳۰). بدین ترتیب، این اسلوب، مطلب مورد نظر را در زمره بدیهیاتی می‌داند که برای همگان مانند آفتاب، روشن است و بدیهی‌تر از آن است که نیازی به تأکید داشته باشد. همین مطلب، خود تأکیدی بزرگ بر «مقسم علیه» است که به شدت از تأکید قسم معمولی قوی‌تر است (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۸۲/۵؛ مدرسی، ۱۴۱۹: ۳۱۲/۱۶؛ مراغی، بی‌تا: ۵۸/۳۰) و در آن به بدفهمی و کج فهمی مخاطبان بی‌ایمان اشاره و تعریض شده است. همین تأکید باعث می‌شود که جوابی سرشار از تأکید همانند «جواب قسم»، در این اسلوب اتخاذ شود.

با بررسی مواضعی از قرآن که این اسلوب در آن به کار رفته، می‌توان دریافت که این

نظریه، بسیار با آیات تطابق دارد و در برخی از موارد نیز قرینه‌هایی برای صحّت اختیار این نوع تفسیر وجود دارد؛ مانند آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره معارج که می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ * فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ * عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾.

در این آیات، اسلوب «لا أقسم» به وسیله حرف «فاء» بر ماقبل خود عطف شده است که «ترتّب» این اسلوب بر مطلب پیشین را می‌رساند. مطلب پیشین، خلقت انسان از آن چیزی است که همه می‌دانند؛ یعنی همان آب پست و بی‌ارزشی که به انسانی راست قامت بدل می‌شود: ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ﴾ (قیامت/۳۷). بنابراین روشن می‌شود فردی که بر این کار توانایی دارد، قادر است به هر شکلی در مخلوقات خود تصرف کند و کاری انجام دهد که آنان از این دنیا رخت بر بندند و گروهی نیک‌تر جایگزین آنان شوند و خداوند، مغلوب این افراد واقع نمی‌شود. از این رو، برای تأکید این مطالب نیازی به قسم نیست؛ در این موارد، قسم‌های بزرگی چون قسم به پروردگار مشارق و مغارب لازم نیست؛ زیرا این قسم‌ها، قسم‌هایی به غایت عظیم‌اند که در امور بسیار پیچیده و سخت به کار می‌روند. بدین صورت، تطابق این نظریه، با آیات ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَيْتَعْلَمُونَ عَظِيمٍ﴾ (واقعه/۷۵ و ۷۶) و عدم منافات آن‌ها با یکدیگر آشکار می‌شود. بدین شکل، معنای آیه سوره واقعه، چنین است: من دیگر به دلیل وضوح مطلب به «مواقع النجوم» قسم یاد نمی‌کنم، همچنین علت دیگر قسم یاد نکردن من در اینجا، این است که این سوگند، سوگندی بسیار پر عظمت است که شایسته نیست در امور واضح که بر همگان روشن است، از آن استفاده شود. بدین ترتیب، عبارت ﴿إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَيْتَعْلَمُونَ عَظِيمٍ﴾ بر لازمه معنای «فلا أقسم» عطف شده است که دلیل دیگری به جز وضوح مطلب [که لازمه لا أقسم در این نظریه است] را برای نفی قسم، بیان می‌کند. افزون بر آنکه احتمال دارد استفاده از حرف «عطف» در این آیه، برای جلوگیری از التباس جمله معترضه ﴿إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَيْتَعْلَمُونَ عَظِيمٍ﴾ با «جواب قسم» باشد.

نمونه دیگری که این نظریه را تأیید می‌کند، سوره انشقاق است که در آن بعد از ذکر

«کدح» انسان به سوی خداوند که متضمن عبور از حالی به حال دیگر است و همچنین اشاره به موضوع آخرت و جزای نیکان و بدان، با «فاء تفریع» قسم یاد کرد که شما از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید که مطالب قبلی به وضوح بر این موضوع دلالت دارند (بنگرید به: انشقاق ۶/۱۹).

افزون بر این، به نظر می‌رسد «مقسمٌ علیه» های به کار رفته در اسلوب «لا أقسم» برای همه مخاطبان آشکار و واضح و در عین حال بسیار مهم و کلیدی اند، گرچه برخی نکات دقیق و بسیار ظریف نیز به صورت ماهرانه در اثنای آن بیان شده است. این وضوح به شکلی است که با توجه به آشکار بودن مطالب، هیچ نیازی به تأکید ندارد و با نظر به اهمیت آن‌ها، نیازمند شدیدترین تأکیدها هستند که این نیز، مؤیدی دیگر برای این نظریه است؛ برای نمونه در آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد/۴) مقسمٌ علیه این موضوع قرار گرفته که از امور واضح و آشکار است. همچنین در سه مورد از این اسلوب، جواب قسم مطالبی درباره حقایق قرآن است که در فرهنگ قرآنی، جزء موضوعات مسلم و به تعبیر قرآن «لَا رَيْبَ فِيهِ» است (بنگرید به: بقره/۲): «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (واقعه/۷۷-۸۰) و «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (حاقه/۴۰ و تکویر/۱۹). همچنین مقسمٌ علیه در دو سوره معارج و انشقاق که بر قدرت الهی و تحوّل احوال انسان دلالت دارند، با قطع نظر از سیاق نیز از امور واضح به شمار می‌روند.

مؤید دیگر این نظریه، حذف جواب قسم در یکی از آیات این اسلوب است که به احتمال زیاد، به دلیل وضوح امر «مقسمٌ علیه» صورت گرفته است، چنان که گویی به دلیل این وضوح، نیازی به ذکر آن نبوده است. در سوره قیامت، که «مقسمٌ علیه» این اسلوب «محذوف» است: «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (قیامت/۱-۴) با توجه به سیاق آیات، روشن است که جواب قسم، در این اسلوب، مسئله‌ای درباره حتمیت روز قیامت است (بنگرید به: طباطبایی، ۱۴۲۷: ۹۱/۲۰) و از آنجا که در منطق قرآن، حتمیت چنین روزی کاملاً آشکار و

بی شک و شبهه است و از آن با «لاریب فیه» یاد شده است (بنگرید به: نساء/۸۷)، می توان گفت «مقسّم علیّه» به دلیل وضوح مطلب، حذف شده و بدین شکل به انحطاط فهم مکذّبان تعریض شده است.

دلیلی دیگر که این نظریه را تقویت می کند، نظام قسم به «مقسّم به»ها در قرآن است. در قرآن کریم، میان «مقسّم به» و «مقسّم علیّه» رابطه استدلالی برقرار است و «مقسّم به»، دلیل و استدلالی برای «مقسّم علیّه» به شمار می رود (بنگرید به: طباطبایی، ۱۴۲۷: ۱۲۹/۲۰). با وجود چنین نظامی در سوگندهای قرآن، «مقسّم علیّه» چنان واضح و مشخص است که دیگر نیاز به تأکید بیشتر نخواهد داشت؛ مانند اینکه فردی بگوید: «به این آفتاب که الآن در آسمان است، قسم نمی خورم که الآن روز است؛ زیرا با توجه به حضور آفتاب در وسط آسمان، بدیهی است و نیاز به تأکید و قسم ندارد». بنابراین، خداوند در برخی موارد، این چنین، با «لا أقسم» به این مطلب توجه داده و به سوء فهم یا پیروی نکردن برخی از حق پرداخته است.

ممکن است گفته شود که نمی توان اسلوب «لا أقسم» را به معنای ظاهری آن گرفت؛ زیرا خداوند درباره برخی از پدیده ها از تعبیر «لا أقسم» که مضارع منفی است و دلالت بر استمرار دارد، استفاده نموده، ولی در آیات دیگر به همان پدیده ها سوگند یاد کرده است. اما این نقد، بر دیدگاه هایی وارد است که علّت قسم نخوردن خداوند را نفی عظمت «مقسّم به» دانسته اند که بدین شکل «لا أقسم» همواره به «مقسّم به» ربط خواهد داشت و خداوند هیچ گاه طبق آن نظریه، به آن «مقسّم به» که درباره او «لا أقسم» گفته است، قسم نخواهد خورد تا عدم عظمت آن را نشان دهد؛ اما بر طبق این نظریه، اسلوب «لا أقسم» وابسته به اقتضای حال است و این نظریه، تعارضی با قسم خوردن خداوند در مکان های بعدی به همان «مقسّم به لا أقسم» ندارد.

۲-۲-۳. نفی نیاز خدا به قسم

برخی نیز مراد این اسلوب را نیاز نداشتن خداوند به قسم دانسته اند؛ زیرا در قسم خوردن، شائبه وجود نقص و حاجت در «مقسّم» احساس می شود. خداوند برای نشان

دادن اینکه قسم خوردن او از سرِ حاجت نیست و به قسم نیازی ندارد، در مواضعی از کلام که قسم را به خود نسبت می‌دهد، از این نوع اسلوب استفاده می‌کند تا به بی‌نیازی خود به سوگند اشاره کند، علاوه بر آن، «نفی نیاز به قسم»، تأکیدی بر مطلب محسوب می‌شود؛ چنان که در عبارت «لا أوصيك بفلان»، تأکیدی برای توصیه مشاهده می‌شود. بنابراین، اسلوب «لا أقسم» به نحوی با لفظ «احلف» مترادف خواهد بود (بنت الشاطی، ۱۴۲۵: ۱۶۶/۱).

اما این نظریه، با ظاهر آیات تطابق ندارد و سیاق این دسته از آیات، چندان به این مسئله مربوط نیست و «نفی نیاز مطلب به قسم»، از این نوع آیات به دست می‌آید، نه «نفی نیاز خداوند به قسم».

۲-۲-۴. نفی قسم به سبب نفی عظمت «مقسم به»

برخی دیگر مراد از این اسلوب را قسم یاد نکردن به اشیاء ذکرشده به سبب شایسته نبودن این کار برشمرده‌اند. برخی در تقریر این نظریه می‌گویند که چون قسم تنها به ذات باری مجاز است، خداوند در آیاتی مانند: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ» (حاقه/۳۸ و ۳۹) قسم به مخلوقات را نفی می‌کند. این قول به جبائی منسوب است (طوسی، ۱۴۳۴: ۸۶/۱۰). برخی دیگر بیان می‌دارند که چون در جاهلیت، این اشیاء را بزرگ می‌شمردند و حتی در بسیاری از موارد برای آن‌ها ربوبیت قائل بودند، خداوند می‌گوید که به این اشیاء قسم نمی‌خورم (بنگرید به: ماوردی، بی تا: ۴۶۳/۵؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۲۳/۱۷). این قول، در برخی روایات منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام نیز قابل پیگیری است؛ برای مثال در چندین روایت آمده است که از امام صادق علیه‌السلام درباره «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» (واقعه/۷۵) سؤال کردند و ایشان فرمودند که چون اهل جاهلیت به آن‌ها قسم یاد می‌کرده‌اند، خداوند بیان داشته است که به «مواقع نجوم» قسم نمی‌خورم (بنگرید به: کلینی، ۱۳۶۳: ۴۵۰/۷؛ اشعری، ۱۴۰۸: ۱۷۱) و مراد از «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» (واقعه/۷۶) نیز این است که گناه این قسم، گناهی بس عظیم است (بنگرید به: اشعری، ۱۴۰۸: ۱۷۱؛ مجلسی، ۱۳۶۳: ۳۳۴/۲۴). بدین شکل، آیه به معنای آیاتی مانند: «تَكَادُ

السَّمَاوَاتُ يَنْفَعُظْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخْرُ الْجِبَالُ هَذَا» (مریم/۹۰) و «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (اسراء/۴۰) خواهد بود.

البته این نظریه و تفسیر چندان استوار به نظر نمی‌رسد و با چالش‌های جدی روبه‌روست؛ اول آنکه روایات موجود در این باب، علاوه بر اینکه قطعی نیستند، از لحاظ سندی نیز در حوزه روایات ضعیف قرار دارند (بنگرید به: مجلسی، ۱۳۶۳: ۳۳۴/۲۴). این روایات، از لحاظ متنی نیز با اشکال مواجه هستند؛ زیرا در ادامه آن، امام علیه السلام آیه اول سوره بلد را می‌خواند و ذکر می‌کند که عرب جاهلی به دلیل حرمتی که برای مکه قائل بودند، به آن قسم نمی‌خوردند، درحالی‌که بیان شده بود که «لَا أُقْسِمُ» به سبب بی‌ارزش بودن «مقسم به» است که بدین صورت، ربط ابتدا و انتهای حدیث به یکدیگر نامشخص است. به عبارتی دیگر روشن نمی‌شود که قسم نخوردن به دلیل باارزش بودن مقسم به یا به سبب بی‌ارزش بودن آن است و قسم نخوردن خدا به اشیاء به دلیل بی‌ارزشی آن‌ها، چه ارتباطی با قسم نخوردن عرب‌ها به مکه به دلیل عظمت آن دارد؟

افزون بر این‌ها، در آیات دیگر، به پدیده‌هایی که با «لَا أُقْسِمُ» قسم از آن‌ها نفی گردیده، سوگند یاد شده است که موارد آن را در جدول زیرین مشاهده می‌کنیم؛ این موارد با نظریه مذکور همخوانی ندارد؛ زیرا نمی‌توان تصور کرد خداوند در موردی با فعل مضارع که دلالت بر استمرار دارد، به بی‌ارزش بودن چیزی اشاره کند و به همین سبب ذکر کند به آن شیء قسم نمی‌خورم و در موردی دیگر به همان قسم یاد کرده، آن را تعظیم کند.

جدول ۱: مقسم به‌های مشترک میان اسلوب قسم منفی و مثبت

ردیف	مقسم به	آیه در اسلوب لا أقسم	مقسم به در اسلوب قسم مثبت
۱	همه موجودات	﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ﴾ (حاقه/۳۸ و ۳۹)	همه سوگندهای مثبت قرآن کریم به پدیده‌ها
۲	مکه	﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ (بلد/۱)	﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ (تین/۳)
۳	نفس	﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ (قیامت/۲)	﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ (شمس/۷)

۴	قیامت	«لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» (قیامت/۷)	«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (بروج/۲)
۵	شب	«فَلَا أَقْسِمُ... * وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (انشقاق/۱۶ و ۱۷)	«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (شمس/۴)
			«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (لیل/۷)
۶	صبح	«فَلَا أَقْسِمُ بِ... * وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر/۱۵-۱۸)	«وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ» (مدثر/۳۴)

این نظریه با آیات «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» (واقعہ/۷۵ و ۷۶) نیز در تعارض است؛ زیرا سیاق این آیه، سیاق تعظیم قرآن است و نباید تصور کرد که قرآن در این سیاق، ذکر کند که چیزی مانند «مواقع نجوم» در نظر من، دارای ارزش نیست و از این رو، به آن قسم یاد نمی‌کنم.

اشکال دیگری متوجه این نظریه است، و آن اینکه در سوره معارج، «مقسم به» این اسلوب، خود خداوند واقع شده است و بدیهی است که مسئله «نفی عظمت مقسم به» در این مورد نمی‌تواند وجهی داشته باشد (بنگرید به: خفاجی، ۱۴۱۷: ۲۹۷/۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۶۸/۳).

۲-۲-۵. قسم نخوردن به دلیل بی‌فایده بودن آن

برخی نیز بر آن اند که مراد، قسم نخوردن به دلیل بی‌فایده بودن قسم برای مخاطبان است؛ مانند اینکه کسی بگوید: «به قیامت قسم نمی‌خورم؛ زیرا شما به وسیله آن اقرار نخواهید کرد». در همه موارد، با توجه به سیاق آیات و مخاطبان این اسلوب، موانعی وجود دارد که این قسم برای آنان فایده نخواهد داشت (بنگرید به: الحنیفه، ۲۰۲۲: کَلِّ مقاله). اصل این سخن به «ابومسلم مفسر» منسوب است (طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۹۳/۱۰). این نظریه با برخی از آیات، مانند ۳۹ تا ۴۱ سوره معارج ناسازگار است؛ زیرا این آیات مترتب بر آیه قبل است که واضح بودن قدرت خدا بر همه چیز را نشان می‌دهد، ولی بی‌فایده بودن قسم برای مخاطبان را نتیجه نمی‌دهد. همچنین در این قول، «تأکید» شدیدی که سیاق بر آن دلالت دارد، وجود ندارد و بیشتر به بی‌فایده بودن قسم توجه می‌شود. با این همه

چه بسا بتوان گفت با استفاده از این اسلوب در مواردی که انتظار تصدیق از سوی مخاطبان نمی‌رود، به تبع معنای پیش گفته، به «جحد» و «حق‌گریزی» مخاطبان نیز اشاره شده که در این فضا، زیبایی کلام را دوچندان می‌کند.

۲-۲-۶. اشتمال فعل «اقسم» بر معنای منفی

در برخی تحقیقات، با استفاده از شیوه‌های معناشناسی تاریخی و معناشناسی فرهنگی، معنای مادهٔ قسم بررسی شده و بر اساس آن، این ماده در زبان‌های سامی، علاوه بر اشتمال بر معنای «تقسیم کردن» و «جدا کردن» در کنار «سوگند خوردن»، معنای «کهنانت» و «پیشگویی کردن» را نیز افاده می‌کند. همچنین با پیگیری پیشینهٔ ساخته شدن این کلمه درمی‌یابیم که کاربرد این واژه برای معانی ذکر شده، حاصل گسترش معنایی به وجود آمده در ریشهٔ ثنایی آفروآسیایی این ماده بوده که حامل معنایی برابر «انگار جداکردن چیزی از بدنهٔ اصلی» بوده است (بنگرید به: پاکتچی، ۱۳۹۵: ۱۹). کاربرد این واژه در معنای سوگند، حاصل الگویی استعاره‌ای بوده و در آن، نوعی معنای «بریدن چیزی از بدنهٔ آن و جراحت وارد کردن» به شکل استعاره وجود داشته است که به تبع آن، این واژه دارای بار ارزشی منفی می‌شده است. همچنین شاهد وجود معانی همچون «نفرین کردن» و «دشنام دادن» در زبان‌های سامی برای این واژه هستیم. با این همه، این بار معنایی در انتقال از عربی قرآنی به عربی مدرسی، متروک شده و مغفول مانده است. در برخی فرهنگ‌های نزدیک به عرب نیز مشاهده می‌شود که سوگند خوردن نوعی مقید ساختن ارزش «مقسم به» به درستی مطلب است که در صورت نادرستی سوگند، نوعی توهین و نفرین به «مقسم به» به وسیلهٔ قسم صورت می‌گیرد. احتمال وجود چنین فرهنگی در میان عرب نیز فراوان است؛ از این رو، اگر بخواهیم واژه‌ای معادل برای «قسم» در زبان فارسی بیابیم، باید به واژگانی چون «نفرین» در حدّ ترادف توجه کنیم. در نتیجه «قسم» در فرهنگ عرب عصر نزول، بار معنایی منفی حمل می‌کرده و معنایی بسیار نزدیک به «نفرین» داشته و به همین سبب، این اسلوب باید به سوگند نخوردن بازگردانده شود

(بنگرید به: همان، ۳۰-۳۱).

آنچه درباره حقیقتِ سوگند در برخی فرهنگ‌های نزدیک به فرهنگ عرب بیان شد، در حقیقت تبیین حقیقت سوگند خوردن است که در آن، کلام به شرافت امری نفیس گره می‌خورد (بنگرید به: بغا، ۱۴۱۸: ۲۰۷؛ ابوراس، ۱۹۹۸: ۲) و ناصواب بودن کلام، نوعی توهین و کم کردن ارزش «مقسم به» است. این مطلب، درباره همه سوگندها جاری است و اگر موجب نفی سوگند باشد، باید در قرآن از سوگندهای مثبت نیز اجتناب می‌شد؛ در صورتی که در قرآن قسم‌های ایجابی فراوانی می‌بینیم که در برخی از آن‌ها بعد از سوگند، به «قسم بودن» آن‌ها نیز تصریح شده است. «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ» (فجر/۵). علاوه بر آن، واژگان، بعد از انتقال از زبانی به زبان دیگر، در مرور زمان می‌توانند بار معنایی جدیدی بیابند یا در معنای دیگری استعمال شوند که نمونه‌های آن در زبان‌های مختلف فراوان است؛ از این رو، پیدا کردن اصل معنا و ریشه یک واژه، با وجود سهم تعیین‌کننده‌ای که در تعیین نقش کلمه می‌تواند داشته باشد، برای نتیجه‌گیری کافی نیست و باید سیاق و کلمات هم‌نشین آن در زبان مورد بحث نیز کاوش شود و تغییرات معنایی و همچنین تغییرات مربوط به «بار ارزشی و روانی» کلمات بررسی گردد. با بررسی سیاق و کلمات هم‌نشین این واژه در قرآن کریم، از لحاظ لغوی چنین بار منفی که موجب اجتناب از سوگند شود، یافت نمی‌شود. حتی مشاهده می‌شود در برخی موارد همچون اختلافات حقوقی، در قرآن به آن امر شده است (بنگرید به: مائده/ ۱۰۶ و ۱۰۷).

همچنین این دیدگاه به‌تنهایی نمی‌تواند تبیین‌کننده مراد از «لا أقسم» باشد؛ زیرا نهایت چیزی که بیان می‌دارد این است که خداوند در این اسلوب سوگند نخورده است و به این مطلب اشاره می‌کند که حقیقت سوگند به شکلی است که شرافت امری مقدّس برای «تأکید» به پیش کشیده می‌شود؛ اما تبیین این را که چرا خداوند در این آیات که در سیاق «تأکید» هستند، از این امر خطیر استفاده نکرده و فرموده: «شرافت این امر مقدّس را به پیش نمی‌کشم»، یکی از نظریات پیشین باید عهده‌دار شود؛ زیرا بیان شد که صرف وجود چنین معنایی برای سوگند یا تأثیر بار منفی پیشین واژه «قسم» به‌تنهایی موجب

نفي «قسم» نیست.

نتایج تحقیق

- آیه ۷۶ سوره واقعه ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾ درحقیقت، عطف به لازمه معنای «لا أقسم» و گویای عظمت منزلت «مَوَاقِعِ النُّجُومِ» است؛ چنان که در مواردی که موضوع آشکار باشد، شایسته نیست از این سوگند استفاده شود؛ از این رو، این آیه بیش از آنکه دلیلی برای قسم بودن «لا أقسم» باشد، بر «نفي قسم» دلالت دارد.
- بسیاری از نظریات مطرح شده در این باب با مشکلاتی همچون «مخالفت با ظاهر کلام»، «انطباق ناپذیری با مصادیق این اسلوب»، «تعارض با آیات دیگر قرآن»، «مخالفت با سیاق»، «تکلف»، «نداشتن دلیل» و «استدلال‌های ناصحیح» روبه‌رو هستند. هر چند برخی از آن‌ها می‌توانند به شکل غیرمستقیم به سبب بلاغت و زیبایی هر چه بیشتر این آیات، لحاظ شده باشند؛ اما نمی‌توانند وجه تفسیری این آیات محسوب شوند.
- بهترین تبیین برای «لا أقسم»، ظاهراً نفي سوگند به سبب وضوح موضوع است؛ بدین معنا که در صورت روشن بودن موضوع، شایسته نیست از سوگندهای عظیم استفاده شود. این نظریه با سیاق آیات موجود در این باب انطباق دارد و از چالش‌های نظریات دیگر مصون است. علاوه بر آن، مواردی همچون «آشکار بودن مقسم علیه‌ها در این اسلوب»، «حذف جوابِ قسم به دلیل وضوحِ مطلب در این اسلوب»، «استدلالی بودن سوگندهای قرآنی» و «نقش تفریعی حرف «فاء» در ابتدای آن» این نظر را تأیید می‌کنند.
- با توجه به مطالب پیش‌گفته کارکرد اصلی حرف «لا» در این اسلوب از نظر لفظی، کارکرد نفي «فعلِ قسم» و کارکرد اصلی آن از نظر مضمونی، اشاره به وضوحِ مطلب است که مضامینی همچون «سوء فهم مخالفان»، «تأکید بسیار بیشتر مقسم علیه نسبت به اسلوب قسم» را در پی دارد. همچنین با استفاده از این حرف، احتمال دارد که از لحاظ روانی و به شکل غیرمستقیم، به بی‌تأثیر و بی‌فایده بودن قسم در حق برخی لجوجان اشاره شود. افزون بر این‌ها قرآن کریم با استفاده از چنین اسلوب خاصی، توجه مستمعان را به

شکل ویژه‌ای به این سوگندها جلب کرده است.

منابع

قرآن کریم.

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن ابی زینین، محمد بن عبدالله، *تفسیر ابن ابی زینین*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، *الخصال*، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۳۶۲ش.
۴. ابن جزری، محمد بن محمد، *النشر فی القراءات العشر*، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، بی تا.
۵. ابن جزری، محمد بن احمد، *التسهيل لعلوم التنزيل*، شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۶. ابن عاشور، محمد طاهر، *التحرير و التنوير المعروف بتفسیر ابن عاشور*، مؤسسة التاريخ العربي، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۷. ابن عطیة، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۸. ابوحیان، محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۹. ابوراس، ناصر عبدالله، «أسلوب القسم في القرآن الكريم»، مجلة دراسات قانونية، (۱۵)، ۱۹۹۸م، ص ۱۷۴-۲۰۴.
۱۰. ابوالسعود، محمد بن محمد، *تفسیر ابی السعود*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۱۱. ابو عمرو الدانی، عثمان بن سعید، *التبسیر فی القراءات السبع*، دار ابن کثیر، بیروت، ۱۴۳۴ق.
۱۲. اشعری، احمد بن محمد بن عیسی، *النوادر*، مدرسة امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، قم، ۱۴۰۸ق.
۱۳. امرؤ القیس، *دیوان امرئ القیس*، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۲۵ق.
۱۴. بغا، مصطفی دیب، *الواضح فی علوم القرآن*، دارالکلم الطیب، دمشق، ۱۴۱۸ق.
۱۵. بلاغی، محمد جواد، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، وجدانی، قم، بی تا.
۱۶. بنت الشاطی، عایشه، *التفسیر البیانی للقرآن الکریم*، دارالمعارف، قاهره، ۱۴۲۵ق.
۱۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزيل و أسرار التأويل؛ تفسیر البیضاوی*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۱۸. پاکتچی، احمد، «معناشناسی قسم در قرآن کریم؛ رویکردی تاریخی و فرهنگی»، *مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، شماره ۶۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ش، ص ۹-۳۳.
۱۹. حسن، سامی عطا، «أسلوب القسم الظاهر في القرآن الكريم؛ بلاغته.. وأغراضه»، *مجلة*

- الشريعة والدراسات الإسلامية، مجلد ١٨، شماره ٥٣، م ٢٠٠٣، ص ١٩-٧٣.
٢٠. الحنيفه، عبير عدنان و جهاد النصيرات، «صيغة لأقسام في القرآن الكريم؛ دراسة تفسيرية مقارنة»، *الدراسات الاسلاميه*، اردن، مجلد ١٨، شماره ١، م ٢٠٢٢، ص ٣٥٧-٣٨٠.
٢١. خفاجي، احمد بن محمد، *عناية القاضى وكفاية الراضى (حاشية الشهاب على التفسير البيضاوى)*، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧ق.
٢٢. خفاجي، حمزه سلمان عبيس و جهانگير اميرى، «صيغة لأقسام فى القرآن الكريم (دراسة تحليلية)»، *مجلة مركز بايل للدراسات الانسانيه*، مجلد ١٣، شماره ٢، م ٢٠٢٣.
٢٣. خويى، ابوالقاسم، *البيان في تفسير القرآن*، مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئي، قم، بى تا.
٢٤. زركشى، محمد بن بهادر، *البرهان في علوم القرآن*، دارالمعرفة، بيروت، ١٤١٠ق.
٢٥. زمخشري، محمود بن عمر، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاول في وجوه التأويل*، دارالكتاب العربى، بيروت، م ٢٠١٦.
٢٦. زيد بن على و عمرو بن خالد واسطى، *تفسير غريب القرآن (تفسير زيد بن علي)*، الدارالعالميه، بيروت، ١٤١٢ق.
٢٧. سعدى، عبدالرحمن، *تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان*، دارالسلام، رياض، ١٤٢٢ق.
٢٨. سمرقندى، نصر بن محمد، *تفسير السمرقندي*، دارالفكر، بيروت، ١٤١٦ق.
٢٩. شريعتى، محمد تقى، *تفسير نوين*، شركت سهامى انتشار، بى جا، بى تا.
٣٠. شوكانى، محمد بن علي، *فتح القدير*، دارابن كثير، دمشق، ١٤١٤ق.
٣١. صديق حسن خان، محمد صديق، *فتح البيان في مقاصد القرآن*، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٠ق.
٣٢. ضمدى، مطهر بن على، *الفرات النمير في تفسير الكتاب المنير*، نبيا، عربستان سعودى، ١٤٣٩ق.
٣٣. طباطبايى، سيد محمد حسين، *الميزان في تفسير القرآن*، داراحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٧ق.
٣٤. طبرسى، فضل بن حسن، *مجمع البيان في تفسير القرآن*، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤١٥ق.
٣٥. طبرى، محمد بن جرير، *جامع البيان في تفسير القرآن؛ تفسير الطبرى*، دارالمعرفة، بيروت، ١٤١٢ق.
٣٦. طوسى، محمد بن حسن، *التبيان في تفسير القرآن*، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٣٤ق.
٣٧. فخر رازى، محمد، *التفسير الكبير*، دارالفكر، بيروت، ١٤٢٥ق.

۳۸. فراء، یحیی بن زیاد، *معانی القرآن*، الهيئة المصرية العامة للكتاب، قاهره، ۱۹۸۰م.
۳۹. قاسمی، جمال‌الدین، *تفسیر القاسمی*، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۴۰. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴ش.
۴۱. کرمانی، محمود بن حمزه، *غرائب التفسیر و عجائب التأویل*، دارالقبلة للثقافة الاسلامیة، جدّه، بی تا.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۳ش.
۴۳. ماتریدی، محمد بن محمد، *تأویلات أهل السنّة، تفسیر الماتریدی*، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۶ق.
۴۴. ماوردی، علی بن محمد، *النکت و العیون، تفسیر الماوردی*، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا.
۴۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۳ش.
۴۶. مدرّسی، محمد تقی، *من هدی القرآن*، دارمحبّی الحسین علیه السلام، تهران، ۱۴۱۹ق.
۴۷. مراغی، احمد مصطفی، *تفسیر المراغی*، دارالفکر، بیروت، بی تا.
۴۸. معرفت، محمد هادی، *التمهید فی علوم القرآن* (ویرایش جدید)، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، قم، ۱۳۸۸ش.
۴۹. مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۳ق.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر، *سوگندهای پر بار قرآن کریم*، مدرّسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، ۱۳۸۶ش.
۵۱. مکی بن حموش، *الهدایة إلى بلوغ النهایه*، جامعه الشارقة - کلیة الدراسات العلیا و البحث العلمی، شارجه، ۱۴۲۹ق.
۵۲. نسفی، عبدالله بن احمد، *تفسیر النسفی*، دارالنفائس، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۵۳. نقیب، سید محمد، مرتضی ساجینی و سید محمد موسوی، «تحلیل و بررسی ادبی ساختار «لا أقسم» در قرآن کریم»، *فصلنامه مطالعات قرآنی*، سال یازدهم، شماره ۴۴، زمستان ۱۳۹۹ش، ص ۱۰۳-۱۱۸.
54. Shady Hekmat Nasser, 2012, *The Transmission of the Variant Readings of the Qurān: The Problem of Tawātur and the Emergence of Shawādhhdh*. Leiden: Brill.
55. Angelika Neuwirth, 2022, *The Qur'an Text and Commentary Volume 1 Early Meccan Suras Poetic Prophecy*, New Haven and London.